

نه چپ هستم نه راست، من رمان نویسم

درباره شخصیت **میلان کوندرا**

یاد

اسدالله امرایی
مترجم و روزنامه نگار

میلان کوندرا، نویسنده فرانسوی چک‌تبار و از بزرگ‌ترین نویسندگان ادبیات جهان در ۹۴ سالگی درگذشت. اغلب آثار کوندرا به ده‌ها زبان از جمله زبان فارسی ترجمه شده و یکی از نویسندگان محبوب خوانندگان ایرانی بود.

البته عده‌ای هم او را اساساً نویسنده نمی‌دانستند و تصورشان این بود که شهرت او مدیون دعوای شرق و غرب است و در زمانه تقسیم دنیا به دو اردوگاه کمونیسم و سرمایه‌داری آلت دست غربی‌ها شده. داخل چکسلواکی عده‌ای او را عامل حکومت معرفی می‌کردند و عده‌ای هم اسم و آتش‌ار را از همه جا می‌زدودند.

رمان معروف او، «سیکی تحمل‌ناپذیر هستی» که از آن اقتباس سینمایی نیز شده، اول بار با عنوان «بار هستی» به فارسی ترجمه و منتشر شده است؛ بعداً به نام اصلی‌اش، البته به‌ماند که کوندرا از اقتباس سینما خوشش نیامده

بود. کوندرا به دلیل سبک خاص خود در آمیزش وقایع پیش‌یافتاده زندگی روزمره با آرمان‌های بزرگ انسانی تحسین خوانندگان و منتقدین ادبی را برانگیخته بود.

خیلی‌ها امیدوار بودند با وجود اهمیت آثار و شهرتش در جهان، جایزه نوبل ادبیات را بگیرد هر چند به قول مارکز در مقاله «بزرگانی که بزرگ نبودند حق خوری‌های زیادی در حق نویسندگان نامدار شده بود. این هم یک نمونه. اما به عقیده منتقدان، او بدون تردید یکی از نویسندگان بزرگ جهان بویژه در نیمه دوم قرن بیستم به شمار می‌رود. میلان کوندرا اغلب به عنوان نویسنده مطرح قرن بیستم اروپای مرکزی شناخته می‌شود. او در چکسلواکی بزرگ شد، جنگ جهانی دوم را تجربه کرد، به حزب کمونیست پیوست، در دانشگاه ادبیات و سینما خواند، ایدئولوژی کمونیستی را پذیرفت و تبلیغ کرد اما بعداً از آن ناامید شد و در نهایت به فرانسه گریخت. کشوری که در سال ۱۹۸۱ شهروند رسمی آن شد.

کوندرا با تدوین زندگینامه رمان‌نویسان موافق نیست و معتقد است زندگی شخصی رمان‌نویس فقط مربوط به خود اوست. زندگینامه نویسنده کمکی به درک افکار و احساساتش نمی‌کند و بیشتر به شکل و ماهیت آتارش آسیب می‌رساند. به نظر می‌رسد کوندرا بیشتر از برداشت‌های نادرست بیمناک است. وقتی به ناچار مجبور به مهاجرت می‌شود،

بیم آن دارد که نوشته‌ها و سخنانش به نادرست تعبیر شوند و هنرش در سایه مخالفت سیاسی کمرنگ شود. بهترین مثالش شخصیت «سابینا» در رمان «سیکی تحمل‌ناپذیر هستی» است. مهاجری که معترض است و اعتراضش به بهره‌برداری‌های سیاسی از رنج‌های اوست. شخصیت سابینا در این رمان تمثیلی از میل به طغیان است. کوندرا به‌شدت تحت‌تأثیر کافکا بود و به همین دلیل هم علاقه‌ای به ابتذال نداشت. رمان‌های او همیشه بیشتر تمرین خودآگاهی از خردورزی و تفکر است. شخصیت‌های رمان‌هایش مانند کافکا بیشتر از آنکه واقعی باشند استعاری و تمثیلی هستند.

میلان کوندرا که پدرش نوازنده برجسته پیانو بود، از سال‌های اول کودکی به عالم موسیقی گام می‌نهد و اولین هدفش موسیقیدان شدن بود. در چهارده سالگی به شعر روی آورد ولی خودش گفته تا بیستم‌وبیچ سالگی به موسیقی بیشتر از ادبیات علاقه داشته است. کوندرا بعد از چاپ دو مجموعه شعر، در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۸ ده داستان کوتاه با عنوان «عشق‌های خنده‌دار» نوشت که در آنها به رابطه فرد با اجتماع توجه خاص مبذول شده است.

کوندرا در آستانه بهار پیراگ در سال ۱۹۶۷ در نطق افتتاحیه کنگره نویسندگان چکسلواکی به اختناق و سانسور حاکم



ادبیات را قربانی سیاست نکرد

گفت‌وگو با اصغر نوری درباره جهان فکری و آثار **میلان کوندرا**

در دومین سالگرد درگذشت این نویسنده جریان‌ساز

توجه بودند. به خصوص تأکید زیادی بر کتاب‌های اروپای

مرکزی داشته است، البته نه کشورهایی نظیر آلمان، سوئد و سوئیس؛ بلکه اروپا به لحاظ جغرافیایی واقعاً مرکزی که شامل کشورهایی نظیر کرواسی و چکسلواکی می‌شود. تا وقتی لفظ اروپای شرقی درباره این کشورها معنا داشت که جهان به دو بلوک شرق و غرب تقسیم می‌شد. حالا که این تقسیم‌بندی از میان رفته است ما با یک اروپای واحد روبه‌رو هستیم که می‌توان آن را به شمال، مرکز و جنوب اروپا تقسیم کرد. نکته قابل توجه درباره کوندرا این است که هر دو دوره را زیسته است.

تجربه‌زندگی در چکسلواکی قبل وبعد از سقوط کمونیسم را تا چه اندازه می‌توان در رمان‌های کوندرا مشاهده کرد؟

این تغییرات را در همه کتاب‌های کوندرا می‌توان دید؛ هرچند که او با آن دسته از آتارش مشهور می‌شود که وضعیت چکسلواکی قبل از فروپاشی دیوار برلین در نوامبر ۱۹۸۹ به تصویر کشیده‌اند؛ همچون رمان مشهور «شوخی». کوندرا بعد از آن تاریخ هم چند کتاب بسیار مهم می‌نویسد، به نظر من کتاب‌هایی که او بعد از سقوط دیوار برلین نوشته حتی مهم‌تر از آثاری هستند که برای کوندرا شهرت را به ارمغان آوردند. «جهالت» یکی از همان رمان‌هاست. او اواخر دوران تحصیل در رشته زبان و ادبیات فرانسه در دانشگاه تبریژ بودم که این کتاب منتشر شد. آن زمان مجلات فرانسوی از این رمان استقبال کرده و نقدهای زیادی درباره‌اش نوشتند. منتقدان از آن به عنوان کتابی یاد کردند که وضعیت تازه کشورهای اروپای شرقی را نشان می‌داد. بعد از سقوط دیوار برلین، ساکنان این کشورها که دیگر اجباری به پیروی از کمونیسم نداشتند، دچار نوعی سردرگمی و شگفتی توأمان شده بودند. هنوز با شرایط جدید زندگی و سبک غربی کنار نیامده بودند؛ وضعیتی که کوندرا در کتاب‌های آخرش به خوبی به تصویر کشیده است.

پس کوندرا را می‌توان به نوعی راوی قبل وبعد حکمرانی کمونیست‌ها در جغرافیای شوروی سابق نیز دانست؟

بله، اتفاقاً یکی از دلایلی که سبب جلب توجه هرچه بیشتر منتقدان و اهالی ادبیات به نوشته‌های او شد همین مساله است. نکته دیگر تجربه‌ای است که از زندگی در هر دو دوره دارد. او هم درباره قبل از فروپاشی دیوار و هم بعد از سقوط آن نوشته است.

یکی از ویژگی‌های بارز در سبک نوشتاری میلان کوندرا

بر ادبیات چکسلواکی می‌تازد و بر اهمیت آزادی فرهنگی تأکید می‌کند. پس از حمله نیروهای پیمان ورشو و اشغال چکسلواکی در ۱۹۶۸ و موج فرار و پناهنده‌ها به اروپای غربی و آمریکا و خودکشی برخی از روشنفکران، کوندرا در کشور ماند. انتشار کتاب‌های جدید او و عرضه کتاب‌های قدیمش را در کتابخانه‌های عمومی ممنوع کردند و در سال ۱۹۶۸ از دانشکده سینما عذرش را خواستند ولی او از نوشتن باز نماند. کوندرا سرانجام با همسرش ورا به فرانسه مهاجرت کرد و در مدرسه مطالعات عالی فرانسه سمینارهای آزاد در زمینه رمان و ادبیات برگزار کرد. اولگا کارلایل، رمان‌نویس و منتقد ادبی مشهور مجله «لیترری ریویو» درباره کوندرا نوشته بود: «در دهه ۱۹۸۰، میلان کوندرا برای زادگاهش چکسلواکی همان‌کاری را انجام داد که گابریل گارسیا مارکز برای آمریکای لاتین در دهه ۱۹۶۰ و سولژنیتسین برای روسیه در دهه ۱۹۷۰ انجام دادند. او اروپای شرقی را به خوانندگان غربی نشان داد و این کار را با رویکردی انجام داده است که جذابیتی جهانی دارد.»

ژان دومینیگ بیرر، نویسنده اولین بیوگرافی او به زبان فرانسوی که در سال ۲۰۱۹ منتشر شد، در مصاحبه‌ای رادیویی می‌گوید: «من این تصور را دارم که برخی از مردم چک، از جمله روشنفکران، او را اولاً به خاطر گذشته کمونیستی‌اش سرزنش می‌کنند و ثانیاً به دلیل اینکه حتی پس از انقلاب مخملی هم در کشورش کاملاً نامرئی بوده است؛ اینکه او در هیچ نوع فعالیتی در کشورش شرکت نداشت.»

هفته‌نامه سیاسی «رسپکت» در قالب مقاله‌ای مستقل و مستند فاش کرد که کوندرا با سازمان امنیت سابق چکسلواکی سابق همکاری می‌کرده و گزارش منتقدان این رژیم را برای سازمان ارسال می‌کرده است. این خبر رسوایی بین‌المللی بزرگی ایجاد کرد. کوندرا اتهامات وارده را رد کرد اما توضیحات بیشتری نداد و تصمیم گرفت از این رسانه شکایت نکند. بحث‌های زیادی پیرامون شخصیت کوندرا به راه افتاده. سال ۲۰۱۹، کوندرا، نخست‌وزیر چک، آندری بابیش را به آوارتمان خود در پاریس دعوت کرد که به عنوان شخصیتی

دائمی خاص حکومتی توان‌لیر بهره گرفته است. اینجا خنده حتی به کمک تلطیف موقعیت موردنظر هم آمده است.

بااین حساب بخشی از بهره‌مندی کوندرا از طنز سیاه برای مواجهه اصولی با مخاطب است و نه فقط برای فرار از سانسور؟

بله چراکه موقعیت و شرایط کشورش تا قبل از فروپاشی دیوار برلین آنقدر ترازیک است که اگر بی‌پرده درباره‌اش می‌نوشت، مخاطب آن همه تلخی را پس می‌زد. استفاده از طنز سیاه برای نویسندگانی همچون بولگاکف و کوندرا، نوعی مواجهه هوشمندانه با سخت‌گیری‌های سیاسی و از سویی تلاش برای تحمل‌پذیری تلخی‌های بیش از حد ترازیک آثارشان است.

میلان کوندرا در اغلب آتارش چه در جایگاه نویسنده و چه به عنوان راوی، حضوری مستقیم دارد؛ این نوع خاص از روایت چقدر در جلب توجه علاقه‌مندان مؤثر بوده است؟ دنی دیدور، فیلسوف فرانسوی عصر روشنگری یکی از نویسندگان بسیار محبوب کوندرا است و رمانی از دیدور به نام «اک قضا و قدری و ارپایش» را به نمایش نامه تبدیل می‌کند. این رمان در سبک «پیکارسک» نوشته شده است، یکی از ویژگی‌های بارز این سبک به اصطلاح تئاتری‌ها حذف دیوار چهارم، دیواری بین راوی و خواننده است. در ادبیات، ما با یک راوی روبه‌رو هستیم که کاری به خواننده ندارد و قصه‌اش را تعریف می‌کند. اما در سبک پیکارسک، راوی به طور مستقیم با مخاطب حرف زده و حتی او را خطاب قرار می‌دهد. راوی کوندرا، با مخاطبان ارتباط مستقیم می‌گیرد.

کوندرا و اوایل سقوط آلمان نازی در جنگ جهانی دوم به عضویت حزب کمونیست چکسلواکی درمی‌آید. در شرایطی که تنها هجده سال داشته است اما تغییرمسیر داده‌ها جایی پیش می‌رود که حدود بیست سال بعد در سال ۱۹۶۷، آن سخنرانی مشهور را در حمایت از نویسندگان زندانی تشکیلات کمونیستی انجام می‌دهد. تأثیر این فعالیت‌های سیاسی چقدر در آثار کوندرا دیده می‌شود؟

فعالیت‌های سیاسی کوندرا در همه کتاب‌های او حضوری جاری دارد. طنز سیاهی که در آثار کوندرا دیده می‌شود از همین مساله و از نگاه سیاسی او نشأت گرفته است. او در آتارش به تمامی مفاهیم عمیق وجودی انسان پرداخته است، منتهی در بیشتر موقعیت خاص و ترازیک کشورش، تعبیر جالبی هم از این موقعیت دارد، آن را یک «تراژدی همچون پدیرفته شده» می‌خواند. تا قبل از کنار رفتن کمونیست‌ها از کشورهای نظیر چکسلواکی، آنان خودشان را در مواجهه با شرایط تلخ و حتی تحمل‌ناپذیر می‌دیدند و می‌دانستند که به راحتی امکان گریز از آن نیست. مضمون اصلی رمان «بار هستی» عشق است؛ عشقی که حتی ممکن است به سبکری هم برسد اما داستان رمان در یک موقعیت سیاسی خفقان‌آور رخ می‌دهد. میلان کوندرا معتقد بود با تکرار هر روز یک تراژدی، مردم به یکنواختی رسیده و در نهایت ابتلای اجباری به آن را می‌پذیرند؛ آنقدر که کنار ابتلا به گرفتاری‌های آن تراژدی، همچون ساکنان کشورهای عادی به سراغ مسائل کوچک و معمولی زندگی هر کشور آزادی می‌روند.

با وجود این کوندرا در هیچ یک از آتارش به یک نویسنده صرفاً سیاسی که از ادبیات فقط به عنوان ابزاری برای بیان عقاید خود بهره گرفته تبدیل نمی‌شود؟

بله و راستش این مهم‌ترین دلیلی است که من و بسیاری دیگر از علاقه‌مندان ادبیات را شیفته کوندرا و آتارش کرده است. کوندرا هرگز به یک نویسنده قه‌چپ تبدیل نمی‌شود. به آنکه برای فرار از کمونیست‌ها ناچار به زندگی در یک‌کشور غربی می‌شود. آنقدر به مسائل عمیق انسانی توجه داشته که انکار در محیطی به مراتب آزادتر زندگی کرده و فرصتی برای فکر کردن به مضامین آتارش داشته است. عمل یا تعهد سیاسی کوندرا هرگز به آثار ادبی‌اش غالب نشدند.

از کافکا به عنوان یکی از نویسندگان مؤثر بر کوندرا یاد شده است. این اثرگذاری تنها از راه مطالعه آثار کافکا بوده یا دوستی و تعاملی میان آنان وجود داشته است؟

اولیل جوانی کوندرا با سال‌های پایانی زندگی کافکا هم‌زمان



فاسد شهره خاص و عام بود و در اتحادیه اروپا به اتهام تضاد منافع و اختلاس از منابع مالی اروپا مورد بازجویی قرار گرفته بود. بلافاصله پس از این دیدار، کوندرا تابعیت مجدد چک را دریافت کرد، زیرا در سال ۱۹۷۹ به دستور مقامات کمونیستی در پراگ شهروندی سابق چکسلواکی خود را از دست داده بود.

در حالی که اکثر مردم قبول دارند که کوندرا شایسته دریافت تابعیت و پاسپورت چک است، شرایطی که تحت آن این تابعیت نصیب او شد ضربه دیگری به وجهه عمومی او در کشور وارد کرد، زیرا اعتقاد بر این است که بابیش مأمور امنیت دولتی چکسلواکی سابق بوده است. او در مصاحبه‌ای اعلام کرد: «من خوشحالم که یک سال پیش از این فرآیند را آغاز کردم و برای این واقعیت که توانستم در طول حیات سیاسی‌ام این کار را انجام دهم، ارزش قائلم.»

میلان کوندرا در کتاب «وصایای تحریف‌شده» دیالوگ

-ماندگاری دارد:

-شما کمونیست هستید، آقای کوندرا؟

-نه، من رمان نویسم.

-شما دگراندیش هستید؟

-نه، من رمان نویسم.

-راست هستید یا چپ؟

-نه این و نه آن، من رمان نویسم.



بوده است. اما این علاقه‌مندی به ملاقات ختم نشده است. کوندرا مطالعه زیادی درباره آثار کافکا و دیگر نویسندگان داشته است. بجز فرانسوا فابله که او را بسیار ستایش کرده است، کوندرا به «گوستاو فلوبر» هم علاقه‌مند بوده و رمان «مادام بوواری» او را آغازگر رمان نویسی رئالیستی خوانده است. در میان فیلسوفان نیز تحت تأثیر آرتور شوپنهاور و نیچه بوده است. از آنجایی که توجهی ویژه به مساله زبان در ادبیات داشته، به آرا، فیلسوفی چون ویتگنشتاین هم علاقه‌مند بوده است. بنابراین نه تنها مضامین انسانی و سیاست، بلکه فلسفه نیز تأثیر زیادی بر نوشته‌های کوندرا داشته‌اند.

ارتباط کوندرا با دیگر نویسندگان بزرگ هم‌دوره‌اش نظیر واسلوا هاول و ایوان کلیما چطور بوده؟

با هاول دوستی و ارتباط نزدیکی داشته‌اند، هرچند که هاول فراتر از کوندرا به سراغ سیاست و فعالیت‌های سیاسی می‌رود. با وجود این هر دو اینها نویسندگانی متعهد و هم‌مسیر بودند. کوندرا حتی به فرار برخی دوستان سیاسی‌اش کمک کرد. او ارتباط و نگاه مثبتی نیز به نویسندگان دیگری همچون ایوان کلیما داشت.

اما چرا همچون هاول که تا ریاست جمهوری هم پیش رفت، غرق فعالیت‌های سیاسی شد؟ از تجربه هاول و اینکه بسیاری معتقد بودند مسیر اشتباهی را در پیش گرفته بود عبرت گرفت یا بحث دیگری بود؟

نه. به نظر من بحث تفاوت نگاه است. هاول در ابتدا یک دانشجوی کمونیست بود که در کنار فعالیت‌های جدی سیاسی به سراغ آثار و ادبیات نمایشی هم رفت، هرچند که حتی نمایش نامه‌های او ابزاری برای بیان اعتقادات سیاسی‌اش بودند. اما درباره کوندرا ماجرا به شکل دیگری است، میلان کوندرا یک نویسنده تمام عیار بود که در هرجای دیگری از کره زمین هم متولد می‌شد در نهایت به سراغ ادبیات می‌رفت. اولویت اول کوندرا، برخلاف هاول ادبیات بود و مبارزه سیاسی را بیشتر به عنوان یک شهروند و نویسنده دغدغه‌مند دنبال می‌کرد.

تأثیر تبعید کوندرا به فرانسه چقدر در آتارش دیده می‌شود؟

به عقیده من در زندگی هر نویسنده‌ای یک اتفاق مهم رخ می‌دهد که همه آتارش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. شاید اگر کوندرا تبعید نمی‌شد هرگز چنین آثار درخشانی نمی‌نوشت. بخش عمده‌ای از نوشته‌های او در زمان سکونت در چکسلواکی محدود به پژوهش‌های ادبی بوده اما بعد از تبعید به پاریس و ممنوعیت آتارش در چک‌اسلواکی، به فرانسه پناهنده می‌شود. تازه آن موقع است که فرصتی برای ارزیابی و مشاهده وضعیت مردم خود از بیرون پیدا می‌کند. او در این کوچ اجباری متوجه برخی نگاه‌های غیرواقعی و حتی غیرمنصفانه می‌شود و از طرفی شناخت بهتری هم نسبت به وضعیت خودشان پیدا می‌کند.